

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۳: ۱۶۹-۱۹۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۴

بررسی اندیشه سیاسی میرزا ملکم خان با رویکرد «دلالتی - پارادایمی»

الناز پروانه‌زاد*

چکیده

نوشتار حاضر در واقع جستاری است درباره مشکلات جامعه ناصری که در لفافه برخی از شرایط کلی پیش از انقلاب مشروطه را نیز بیان می‌دارد. مسئله اصلی در این میان، نحوه برخورد روشن‌فکران آن دوره با سنت‌های بازدارنده‌ای بود که معمولاً از طریق ایده‌های نوگرایانه بیان می‌شد. میرزا ملکم‌خان از جمله روشن‌فکرانی است که کنش‌های نظری مهمی را در اواخر عصر ناصری به ظهور رساند و در بومی‌سازی قواعد مدرنیته تلاش بسیار نمود. در پرسش از چیستی اندیشه سیاسی ملکم‌خان، روایت پارادایمی - دلالتی از تفکر سیاسی را الگوی نظری این مقاله قرار داده، معطوف به دلالت‌های پنجگانه تاریخی، بنیادین، هنجاری، راهبردی - سیاسی و کاربردی، چرایی و چگونگی آرا و اقوال ملکم‌خان را در مواجهه با معضلات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، دینی و سیاسی آن دوره اجماًلاً بررسی می‌کنیم. مهم‌ترین پرسش این مقاله، چگونگی نظرورزی روشن‌فکران آن عصر - به‌ویژه میرزا ملکم‌خان - بوده و میزان موفقیت ایشان را در پیشبرد اهداف اصلاحی مورد دلالت قرار می‌دهد. پرسشی که گاهی تاریخی نشان می‌دهد همچنان در حاله‌ای از ابهام باقی مانده و به‌ویژه ظهور پادشاهی پهلوی و عدم تشکیل یک حکومت مردمی، دلیلی بر ناکامی کنش‌ورزی و نظریه‌سازی این روشن‌فکران محسوب می‌شود و کشور را همچنان در گره‌ای ناگشودنی از فردگرایی نگه داشت تا اینکه انقلاب اسلامی به ثمر رسید و ورقی تازه به تاریخ این سرزمین افزود.

واژه‌های کلیدی: اندیشه سیاسی، رویکرد دلالتی - پارادایمی، میرزا ملکم‌خان، نوگرایی و مشروطه‌خواهی.

مقدمه

در برابر تماس با غرب و سنت فکری تجدد، نوعی کشاکش درونی در روشن فکر ایرانی هویدا شد. از یکسو نیاز به غرب و افکار سیاسی و اجتماعی آن که درمانی بر درد استبداد، خفقان، عقب ماندگی و انحطاط و مایه پیشرفت مملکت محسوب می شد، ملموس بود و از طرف دیگر احساس وطن پرستی، مسلمانی و مقابله با مظاهری از تجدد غربی در منش گروهی از نخبگان جامعه به چشم می خورد. از این رو قرن نوزدهم یعنی عصر حکومت قاجار و مسائل منتهی به وقوع انقلاب مشروطیت، بیانگر نخستین مواجهه مستقیم میان فرهنگ ایرانی-اسلامی و فرهنگ و تمدن غرب (تجدد) در ایران معاصر بود. آنچه در نوشتار پیش رو مطرح می شود، بیانگر این مسئله است که امر نوگرایی، هم در تقابل و هم در تعامل با سنت شکل گرفت و در واقع از یکسو مترصد پاسخ به بحران هایی بود که تجددگرایی محض موجبات آن را فراهم آورد و از سوی دیگر، تأثیر خود را در تقابل با سنت گرایی محض (اسلام فقهاتی حداکثری) نشان می داد. برای نمونه می توان به گزارش مستند «فریدون آدمیت» از آنچه ملکم خان درباره وضع مصلحت خانه نوشته بود اشاره کرد. به عقیده نویسنده، «جهت عمومی انتقاد نامه ملکم این است که اختیار قانون گذاری که در اصل به مصلحت خانه واگذار گردیده بود، در عمل از آن سلب گشته و نظامات آن را به اجرا نمی آورند. به همین سبب تغییری در نظام مطلقه حکمرانی داده نشده است. در ربط این قضیه، تفکیک قوه قانون گذاری را از قوه اجرایی مطرح ساخته، با قوت از آن دفاع می کند. آن را روح «مناظم» سیاسی جدید می داند» (آدمیت و ناطق، ۲۵۳۶: ۲۱۶).

اما آنچه بر قلم میرزا ملکم خان به تصریح جاری شده است، بیانگر همان دوگانگی فکری عمیقی است که همواره ایران را بر دو راهی سنت و تجدد به ایستایی و واپس گرایی کشیده بود. ملکم خان در مکتوب خود درباره مصلحت خانه می نویسد: «پس از چند هزار سال اغتشاش آخر الامر پادشاه ایران این نکته بزرگ حکمرانی را درک نمود و خواست دو اختیار دولت را از هم جدا نماید. اکنون عوض اینکه اختیار قانون را از اختیار اجرا جدا نمایند، این دو اختیار را بدتر از سابق، مخلوط و مغشوش نمودند... باری، اگر اصول حکمرانی ما معیوب نیست، چه بهتر همچنان «مقلد مقننین قدیم»

خودمان بمانیم...، اما اگر در فکر تغییر آیین قدیم هستیم و اخذ مناظم جدید را لازم شمرده‌ایم، چرا به شرایط آن درست عمل نمی‌کنیم» (آدمیت و ناطق، ۲۵۳۶: ۲۱۸-۲۱۹). جالب اینکه پس از نزدیک دو قرن هنوز هم ما بر دو راهی سنت و تجدد ایستاده و گاهی از این راه و گاه از آن راه می‌روییم و طبیعی است که به هیچ مقصد و منزل مشخصی نخواهیم رسید.

همان‌گونه که در اکثر منابع تاریخی-سیاسی، مطالبی از میرزا ملکم‌خان را نقل کرده‌اند و به طور کلی می‌توان بر آن اذعان داشت، حتی اندیشه‌های میرزا درباره نوگرایی و نسبت آن با سنن عرفی و مذهبی نیز حالتی دوگانه و مبهم دارد. میرزا ملکم‌خان در برهه‌ای، شیفته تمدن غرب است و اخذ آن را بدون کم و کاست توصیه می‌نماید و در برهه‌ای دیگر بر ایجاد پیوند، تعامل و دیالکتیک میان سنت و تجدد تأکید می‌کند. شاید هم سرشت دوگانه و بهره‌های پراکنده حاملان قدرت دربار بود که ملکم‌خان را به محافظه‌کاری بیشتر سوق داد. با وجود افراط و تفریط در فرهنگ مختلط و چندپاره مردم بود که هر روشنگری را به ورطه ترس و احتیاط و سرانجام سکوت می‌کشید. رضانی در یکی از تحلیل‌هایش که در دانشگاه ویرجینیا ارائه شد، می‌گوید: «اسلوب افراط و تفریط، به لحاظ تاریخی به عرصه سیاست خارجی نیز سرایت کرده و در قالب نوعی گرایش ایرانی برای پیشی گرفتن بر امکانات عملی تجلی یافته است. فراهم آوردن این امکان که شعارهای بلندپروازانه و هدف‌های افراطی بر استعدادها و امکانات پیشی بگیرند، غالباً به یک فاجعه ملی انجامیده است» (Ramazani, 1966: 34).

به هر روی آنچه بر نوگرایی این مقاله صحنه می‌نهد، استفاده از روایت دلالتی-پارادایمی در تاریخ اندیشه سیاسی است که به ابتکار «عباس منوچهری» تبیین شده است؛ کاری که در پیشینه‌شناسی این تحقیق مشاهده نشده و گویا این روایت نظری مورد بهره پژوهندگان تاریخ معاصر ایران قرار نگرفته است.

روایت «دلالتی-پارادایمی» و نسبت آن با نوشتار حاضر

روایت دلالتی-پارادایمی از تاریخ اندیشه سیاسی، الگویی است که عباس منوچهری آن را معطوف به تضمینات عملی و به شیوه‌ای وبری، در قالب پارادایمی تبیین نموده

است. در این چارچوب، چیستی اندیشه سیاسی بر اساس پنج دلالت تبیین می‌شود که به اجمال عبارتند از:

۱. دلالت تاریخی- وضعیتی: اندیشه‌ورزی سیاسی ابتدا با مواجهه متفکر با معضلات و یا بحران‌های موجود در زمینه و زمانه خود آغاز می‌شود و متفکر، معضل عمده جامعه را به صورت اجتماعی- تاریخی تبیین می‌کند.
۲. دلالت بنیادین: «سعادت انسان» و «مصلحت عمومی»، مقوله‌های اصلی در دلالت بنیادین هر اندیشه سیاسی هستند که با دو هویت، یکی هویت انسانی و دیگری هویت مشترک (دولت/ عرصه عمومی / res public) پیوند دارند.
۳. دلالت هنجاری: هر اندیشه سیاسی با دلالت‌های هنجاری خود برای مناسبات مطلوب اجتماعی، معیار و ملاک می‌دهد، تا به مدد آنها، یک «وضعیت مطلوب» یا آن مناسباتی که برای زندگی مطلوب «بهتر است»، برقرار شود.
۴. دلالت راهبردی: در تاریخ اندیشه سیاسی، دلالت راهبردی با محوریت مقوله‌های اقتدار و گفت‌وگو به صورت‌های گوناگون نزد اندیشمندان متفاوت در اوضاع تاریخی مختلف تدوین شده است. دلالت‌های راهبردی با ابتدا بر دیگر دلالت‌ها و برای تحقق دلالت بنیادین و تضمینات آن توصیه می‌شود.
۵. دلالت کاربردی- عملی: دلالت‌های بنیادین و دلالت‌های هنجاری در مصلحت عمومی، قانون، شهروندی، رفاه و توسعه محقق می‌شوند. در این میان، با توجه به وقوف تاریخی که در چرخش اخلاقی و بازگشت به اندیشه هنجاری در قلمرو علم اقتصاد و نظریه‌های توسعه ایجاد شده است، توسعه، جایگاه خود را به عنوان دلالتی کاربردی- عملی در اندیشه سیاسی باز یافته است (منوچهری، ۱۳۹۵، ج ۱: ۴۳-۴۵).

در این نوشتار، کاربرست دلالت‌های پنجگانه به‌مثابه رهیافتی نظری است که می‌توان تکست‌های (متن‌های) متصف به میرزا ملکم‌خان را با توجه به کانتکست‌های (زمینه‌های) تاریخی همان دوره مورد خوانش قرار داد و از این رهگذر، اقوال و اعمال وی را در مواجهه با سنت‌های موجود اجتماعی و فرایند مدرنیته شدن تدریجی در اواخر عصر ناصری مطالعه نمود. بنابراین در تبیین الگوها و ایده‌های میرزا ملکم‌خان که بر

- اساس دلالت‌های پنجگانه انجام می‌شود، با پنج پرسش اصلی مواجه می‌شویم که هر کدام را مبتنی بر دلالت‌های یادشده مورد بررسی ضمنی قرار می‌دهیم:
۱. مهم‌ترین مشکل یا مشکلات جامعه آن دوره چه بوده است؟
 ۲. از منظر جهان‌بینی شخصی، ملکم‌خان چه راه‌حل‌های ممکن‌ی را پیشنهاد داده است؟
 ۳. وضعیت مطلوب و هنجارهای مورد نظر وی، چه تصویری داشته‌اند؟
 ۴. برای رفع مشکلات آن دوره، چه راه‌حل‌های مقدوری از سوی ملکم‌خان مطرح شد؟
 ۵. از میان راهبردهای ممکن، کدام راهبرد نزد ملکم‌خان اهمیت عملی بیشتری داشته است؟

پیشینه‌شناسی

معرفی اجمالی میرزا ملکم‌خان (۱۲۴۹-۱۳۲۶ ه.ق)

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، فرزند میرزا یعقوب اصفهانی بود. او در سال ۱۲۴۹ ه.ق متولد شد. از سن ده‌سالگی به اروپا رفت و در مدرسه ارامنه پاریس اقامت گزید. ملکم‌خان در رشته علوم سیاسی درس خواند و پس از مراجعت از پاریس در سال ۱۲۸۶ در دارالفنون به عنوان مترجم استادان اروپایی مشغول به کار شد (گودرزی، ۱۳۸۷: ۱۴۷). درباره منش فکری ملکم‌خان نوشته‌اند: «او معتقد بود دو عامل «تعصب دینی» و «استبداد سیاسی»، مانع ترقی کشورش شده است. ملکم‌خان با رویکردی ذات‌گرایانه به مدرنیته می‌نگریست و به‌ویژه بر مؤلفه‌هایی مانند عقلانیت، تجربه‌گرایی، ترقی، جدایی دین از سیاست، دموکراسی، تفکیک قوا و قانون‌گرایی تأکید می‌کرد. او تمدن غربی و ترقی آن را می‌ستود و بر لزوم نوسازی در آموزش و پرورش، سیاست و حقوق پای می‌فشرد. هرچند ملکم‌خان تفسیر ذات‌گرایانه‌ای از مدرنیته دارد، برخلاف آخوندزاده به دنبال تنش و ستیز با مذهب هم نیست و به همین دلیل می‌گوید: مطلب ما همان قانون است که خدا و پیغمبر و اولیا اسلام برای آسایش دنیا مقرر فرموده‌اند» (بهرامی کمیل، ۱۳۹۳: ۱۹۸). نکته قابل تأمل درباره ملکم‌خان، برخورداری توأمان او از ویژگی‌های ظاهراً متضادی

است که از یکسو در حمایت قاطعانه از مدرنیته غرب سخن می‌گوید و از سوی دیگر در ابراز تمایلات دینی از بسیاری روحانیون معاصرش سبقت می‌گیرد. نمونه این پارادوکس در شخصیت اجتماعی و سیاسی ملک‌خان را می‌توان در نوشته‌هایی مانند آنچه آجودانی در کتاب «مشروطه ایرانی» بیان کرده، مشاهده نمود؛ آنجا که به نقل از آدمیت، وی را فردی بی‌همتا در نشر آزادی خواهی می‌نامد و سپس از نگاه حامد الگار، تاحد فردی دوگانه و فرصت طلب، از شخصیت او فرومی‌کاهد (آجودانی، ۱۳۸۹: ۲۸۲). این نقل قول‌ها نشان می‌دهد که شخصیت واقعی ملک‌خان در میان افکار و آثار متباین خود او و اوضاع آشفته جامعه معاصرش مخفی گشته و تلقی منسجمی که نشان‌دهنده روالی ثابت از سلوک سیاسی- اجتماعی او باشد، وجود ندارد؛ هرچند برخی از اندیشمندان، میرزا ملک‌خان را در زمره کسانی بدانند که به طور آگاهانه مبانی معرفت‌شناختی، وجودشناختی و انسان‌شناختی خویش و شیوه تفکر مبتنی بر عقلانیت جدید را برگزیده باشد (عبدالکریمی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۳۷۶).

مهم‌ترین ویژگی جامعه ناصری

جلال‌الدین مدنی می‌نویسد: «ناصرالدین شاه، مردی بی‌خبر از سیاست، ناآشنا به روابط بین‌الملل و مستبدی بود که خود را آفریده شده برای سلطنت می‌دانست. تمام وقت را به عیش و عشرت و تفریح و شکار و مسافرت گذراند و از این حیث بر شاهان دیگر سبقت گرفت» (مدنی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۸).

طبیعی است که در طول نیم‌قرن سلطنت چنین فرد نالایقی، چه شرایط دشوار و اوضاع وخیمی بر جامعه، به‌ویژه نخبگان و روشن‌فکران آن تحمیل می‌شد. با بهره از عبارت اسپریگنز، «زمینه‌های بحران» به قدری گسترده بود که «مشاهده بی‌نظمی» در تمام زمینه‌های عینی- عملی دوران قاجار، امری مسجّل و مورد اتفاق همه مورخان بوده است. در این مورد نوشته‌اند: «نیازی نیست فساد و به‌هم‌ریختگی دستگاه اداری مملکتی را که بازتاب شخصیت فرهنگ ملی ایران است توصیف کنیم؛ کم‌کاری، کارشکنی، رشوه، ظلم و تعدی، مردم‌آزاری، ضعف و ناتوانی، عدم خلاقیت، حاکمیت روابط قبیله‌ای به جای ضوابط عقلانی، حقارت و خودکم‌بینی، سفله‌پروری و دون‌مایگی و اتلاف و نیروی انسانی و سرمایه‌های ملی از خطوط برجسته فرهنگ اداری مملکتی بوده است» (رضاقلی، ۱۳۹۲: ۱۳۵).

از این منظر، عصر ناصری را می‌توان یکی از طولانی‌ترین دوره‌های فترت جامعه ایران دانست که از قضا در اوج تحولات بی‌وقفه اروپا در همه عرصه‌ها پدید آمد و خسارت‌هایی جبران‌ناپذیر بجا نهاد. در همین باره صادق زیباکلام نوشته است: «به منظور اجتناب از گرفتار آمدن در توصیف وقایع عصر قاجار...، ما سعی کرده‌ایم که ریشه‌های پیدایش تغییر و تحولاتی را که به فروپاشی قاجارها منجر گردید، با دو دسته «علل ذهنی» و «علل عینی» نام‌گذاری کنیم» (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۱۳۸). در ادامه، او علل ذهنی را عبارت از تغییرات فکری نواندیشانی می‌داند که در حوزه معرفت، اندیشه، باور، تلقی و ذهنیت به بازاندیشی پرداخته و درباره مفاهیمی همچون پیشرفت، ترقی، صنعت، علوم، دانشگاه، دموکراسی، مطبوعات و... مطالبی نو و تازه بیان کردند. علل یا تغییرات عینی نیز عبارت از تغییرات بسیار متنوعی است که خواه‌ناخواه تحت تأثیر توسعه اروپاییان به جامعه ایران وارد شد و به صورت ابتدایی در برخی ارکان و نهادهای اجتماعی نمایان گردید (همان: ۱۳۸-۱۳۹).

بنابراین جست‌وجو در یافتن زمینه‌های عینی - عملی یا ذهنی - عینی کاستی‌ها در عصر ناصری به جایی ختم می‌شود که تقاضای تغییر در همه عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، دینی، اقتصادی، صنعتی و سیاسی را به امری لازم تبدیل کرده و تقریباً هیچ وضعیت مثبتی وجود نداشت تا ارزش حفظ یا تداوم داشته باشد. ابراهیم تیموری می‌نویسد: «ناصرالدین‌شاه در تمام مدت سلطنت خود حاضر نبود ذره‌ای از اقتدار و خودمختاری حکومت مطلقه خویش بکاهد و مردم را در تعیین سرنوشت خود آزاد بگذارد و همیشه از انجام هر کاری که منافی منافع شخصی او بود، اجتناب داشت» (تیموری، ۱۳۵۷: ۵-۶).

ممانعت ناصرالدین‌شاه از اجرای طرح‌های اصلاحی، یکی از مهم‌ترین راه‌های مسدودشده به روی رونق اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی / سیاسی ایران بود. «یکی از موارد اشاره این آثار، حسادت شاهانه و جلوگیری از اقدامات اصلاحی مصلح برای کاهش قدرت و حتی محبوبیت وی در جامعه است. برخی از تحلیل‌گران نیز با اشاره به حمایت‌های ناصرالدین‌شاه از طرح‌های اصلاحی، این حمایت‌ها را در جهت تلاش وی برای تثبیت قدرت خویش ارزیابی می‌کنند» (جوادی یگانه و جوادی، ۱۳۹۲: ۲ و ۱۳). در

تأیید و تصریح آنچه بیان شد، ویلم فلور می‌نویسد: «اصلاح‌طلبانی نظیر میرزاتقی‌خان و مشیرالدوله معتقدند که یک نظام قضایی بهتر و جدید می‌تواند به‌مثابه موتور تغییر عمل کند. همچنان که بخش^۱ به درستی ملاحظه کرده است، در نظر ناصرالدین‌شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶)، اصلاح‌طلبان مزبور که مدافع برقراری یک قدرت مرکزی نیرومند بودند، به‌مثابه ابزاری برای وصول او به مقاصد شخصی‌اش که اثبات و تثبیت مجدد نظارت و قدرت سلطنت بود، تجلی می‌کردند» (فلور، ۱۳۶۶: ۱۴۵). این در حالی است که اساساً بقای سلطنت ناصرالدین‌شاه در گرو انجام اصلاحاتی بود که به او محبوبیت و متعاقباً مشروعیت می‌داد.

ملک‌خان با توجه به تجاربی که از پیشرفت دستگاه‌های مختلف اداری و صنعتی در غرب داشت، پیوسته توصیه می‌کرد: «دستگاه تنظیمات، منبع نظم دول است و نجابت دولت ایران بسته به احداث تنظیمات او است». بنابراین وی با بیان ضرورت ایجاد «دستگاه اصلی» یعنی دستگاه تنظیم می‌نویسد: «اگر وزرا بر خطرات دولت واقف هستند و به قدر ذره‌ای تعصب و غیرت ملی دارند، باید بلادرنگ در مقام تأسیس این دستگاه برخیزند؛ والا از این مشورت‌های پی‌درپی هیچ‌چیز حاصل نخواهد شد، مگر مزید مخالفت وزرا و ظهور عدم کفایت ایشان» (ر.ک: ملک‌خان، ۱۴۰۰). با استناد به جمیع اینگونه گزارش‌ها معلوم می‌شود که ناصرالدین‌شاه حتی به اندازه یک دیکتاتوری مصلح از اداره درست مملکت ناتوان بود و در نتیجه ایران را به مدت نیم‌قرن از پیشرفت‌های متداول بین‌الملل بازداشت. در این میان افرادی مثل ملک‌خان نه‌تنها قربانی فرصت‌طلبی دول غربی شدند، بلکه از گزند حاسدان درونی و هم‌وطنان حسود نیز در امان نماندند.

زمینه‌های عینی- عملی شکل‌گیری اندیشه‌های ملک‌خان به‌مثابه «دلال‌ت اول» مراد از زمینه‌های عینی- عملی، آن دسته از تحولات سیاسی- اجتماعی است که زمینه‌ساز پرسش‌ها و در پی آن پاسخ‌های خاص است.

تبیین مشاهدات عمومی

بدیهی است که شکل‌گیری و تکوین جریان‌های فکری تأثیرگذار و خواهان تغییر و

نیز پی بردن به ضرورت تغییر و تحول، چیزی نیست که در آن واحد و بدون توجه به شرایط محیطی ساخته و پرداخته شود؛ بلکه دارای زمینه‌های اجتماعی، روان‌شناختی و تاریخی است که در طول زمان با کندی یا تندى بروز می‌نماید. بیان این مقدمه از این جهت بود تا به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های سلبی جامعه معاصر ملکم‌خان اشاره کنیم؛ زیرا بدون وجود این ویژگی‌ها، آرا و اقوال نوگرایانی که در ساحت منتقد ظاهر شده و نسبت به وضع موجود معترض شدند، اساساً شکل نمی‌گرفت.

زمینه‌های سلبی ذیل دلالت تاریخی - وضعیتی

بحران‌ها و ضعف‌ها در اداره جامعه از دیگر ویژگی‌های سلبی دوران قاجار بود که با شرایط سیاسی بسیار نامناسبی درهم تنیده بود. از مهم‌ترین این بحران‌ها، فقر و بیکاری و بحران‌های قومی بود و حکام قاجاری در رفع این مشکلات به بدترین شکل ممکن عمل می‌کردند. از نظر اقتصادی نیز هرچند دوران قاجار، وارث مبانى و زیرساخت‌های اقتصادی گذشته بود، آنچه ویژگی‌ها و تحولات این دوران را از دوره‌های پیشین متمایز می‌کرد، میزان و نحوه تأثیرپذیری جامعه ایرانی از عوامل خارجی (غربی - تجدد) بود که عواقبی از جمله شکست ایران در جنگ با روسیه و در نتیجه ضعف در سیستم قضایی و شرایط اقتصادی ایران قاجاری را در پی داشت.

از لحاظ اجتماعی در دوران قاجار، شاه در رأس کلیه نیروهای اجتماعی و هرم قدرت قرار داشت و از اختیارات مطلقه برخوردار بود؛ تاحدی که «از نظر فکری و ایدئولوژیکی، اندیشه حق الهی سلطنت وجود داشت که به موجب آن، سلطنت ناشی از اراده خدا بود و شاه نماینده خداوند محسوب می‌شد. تعیین اداره‌کنندگان مملکت، با فرمان شاه باعث شده بود که کلیه گردانندگان به شاه وابسته باشند و به این صورت نظام حکومتی کاملاً جنبه شخصی داشت» (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

درباره طبقه حاکمه، مقام‌های عالی دولتی و مناصب حکومتی و لشکری، معمولاً در تصرف خانواده‌های بزرگ درجه اول قاجارها و سپس خانواده‌هایی قرار داشت که قدرتشان از ثروت و املاک بسیار ناشی می‌شد. پس از طبقه حاکم، گروه اجتماعی علما و روحانیون بودند که به نوعی صاحب‌منصب محسوب می‌شدند.

نوع رژیم سیاسی این دوره، سلطنتی و استبدادی بود؛ به طوری که شاخصه اصلی آن، تمرکز قدرت و تصمیم‌گیری در دست یک فرد خاص است. ماهیت استبدادی قاجار به گونه‌ای بود که برخی از محققان اروپایی، آن را مستبدانه‌ترین سلطنت‌های عالم ذکر کرده‌اند. در نتیجه احساس بی‌عملی و رکود فکری در آحاد جامعه و سرخوردگی نخبگان، امری طبیعی بود که عموماً در مطالعه تاریخ سیاسی معاصر ایران، خود را نشان می‌دهد.

تحولات فکری ملک‌خان و نسبت آن با شرایط مطلوب اجتماعی به مثابه «دلالت دوم»

ابتدا نگاهی به زمینه‌های فکری ملک‌خواهیم داشت: «تحصیلات فرانسوی ملک‌خان و آشنایی‌اش با نهضت روشن‌رایی قرن هجدهم (به‌ویژه با مونتسکیو)، مبانی فکری او را می‌ساخت؛ ولی تنظیمات دولت عثمانی، زمینه و نیز طرح اصلاحات او را فراهم آورد. شاه خود با نهادهای سیاسی غرب و نیز اصول و ارزش‌های بنیان‌گذار آنها، چندان آشنا نبود. ولی اهمیت ملک‌خان در این بود که توانست هم اندیشه‌ها و هم تشکیلات سازمان غربی را مناسب با واقعیات دولت و جامعه ایران به شیوه هوشمندانه عرضه دارد» (امانت، ۱۳۸۳: ۴۷۲).

بدین ترتیب یکی از روشن‌فکران دارای ایده و کنش اجتماعی-سیاسی که در عصر ناصری می‌زیست، میرزا ملک‌خان بود که در مقایسه با سایر روشن‌فکران ایرانی، شخصیتی خاص و پیچیدگی‌های منحصر به فردی داشت. او شخصیتی بود که علاوه بر فعالیت‌های روشن‌فکری در یک برهه، به امور اجرایی و سیاسی نیز اشتغال داشت. پس از جریان امتیاز لاتاری و خلع وی از سفارت به دستور ناصرالدین‌شاه، به روزنامه‌نگاری روی آورد و روزنامه قانون را در انگلستان به دست انتشار سپرد. او در نامه‌ای خطاب به ناصرالدین‌شاه، انگیزه خود را از روی آوردن به پیشه روزنامه‌نگاری چنین بیان می‌کند: «اگر روزنامه‌نویسی بکنم، به اصطلاح قدیمی‌ها، هر کس را که بخواهم، به زانو می‌اندازم» (رائین، ۱۳۵۷: ۵۰۱). به امین‌السلطان، وزیر اعظم نیز می‌نویسد: «شما را به هزار قسم اذیت، تعاقب خواهم کرد. شما ملک‌خان خسته و بی‌عرضه را دیده‌اید، اما هنوز ملک‌دیوانه را نمی‌شناسید» (آجودانی، ۱۳۸۹: ۳۰۸).

گفتنی است که به لحاظ همین پیچیدگی شخصیت ملکم‌خان است که نمی‌توان اظهار نظر قطعی درباره او نمود که آیا خواهان اخذ و اقتباس کامل و مطلق آموزه‌های غرب بوده یا نیاز به انجام برخی اصلاحات در سنت مدنظر او بوده است. در مراجعه به نظرهای میرزا، گاهی دوگانگی‌هایی مشاهده می‌شود. از این رو با کمی احتیاط می‌توان از دو مرحله فکری- سیاسی در آثار و اندیشه وی نام برد و ادعان نمود که اندیشه ملکم متحول شده است؛ یعنی برخی مفاهیم و مضامین همچون دین در نگاه وی دچار تغییرات مفهومی شده که البته خود این تغییر می‌تواند در دو بعد شکلی و محتوایی ملاحظه و مطالعه گردد. در مرحله اول با ملکم‌خانی مواجه هستیم که از ضرورت اخذ و اقتباس سنت غربی به طور کامل دفاع می‌کند و در مرحله دوم، چهره دیگری از وی دیده می‌شود که بر اساس آن، به کارگیری آموزه‌های غربی را منوط به حفظ و رعایت سنن اسلامی می‌داند.

ملکم‌خان در مرحله اول از فعالیت فکری خود در ضرورت اخذ و اقتباس سنت غربی در رساله «دفتر تنظیمات» (کتابچه غیبی) می‌نویسد: «همان طوری که تلغرافیا را می‌توان از فرنگ آورد و بدون زحمت در طهران نصب کرد، به همان طور نیز می‌توان اصول نظم ایشان را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار ساخت» (ملکم‌خان، ۱۴۰۰: ۸). همچنین او در فقره هشتم «دفتر قانون» می‌نویسد: «چیزی که مرا از دولت ایران مأیوس می‌سازد این است که اغلب اولیای دولت ما به هیچ طریق نمی‌خواهند بفهمند که ملل فرنگ در عامه علوم، خاصه در علم حکمرانی، چقدر از ما پیش افتادند... همین قدر می‌گوییم که در مسائل حکمرانی نمی‌توانیم و نباید از پیش خود هیچ اختراعی نماییم؛ یا باید علم و تجربه فرنگستان را سرمشق خود قرار بدهیم یا باید از دایره بربری خود قدمی بیرون نگذاریم» (همان، ۱۳۶۹: ۲۱ و ۲۴).

در موافقت و مخالفت با سنت اسلامی و فقها نیز دوگانگی‌هایی در نظرهای وی نسبت به آنها مشاهده می‌شود. وی از سویی در رساله «نوم و یقظه» درباره فقها می‌نویسد: «دشمن‌ترین اشخاص برای نظم مملکت و تربیت ملت و آزادی آنها، طایفه علما و اکابر فناتیک‌اند. گمان می‌کنید که ملت ایران با علما و ارباب مناصب مانند رمه گوسفندی هستند که یک نفر بتواند آنها را پیش کرده به چرا بدارد؟ آیا به جناب شما

ننوشتند چون علما، مداخله دیگران را در کار خود ببینند، در خفا و ملأ به پختگی زبان به شماتت و بی‌اعتنایی و بدگویی خواهند گشود و سبب سستی و بلکه تباهی کار خواهد شد» (ملکم‌خان، ۱۳۶۲: ۱۷۴). از این رو معتقد بود که باید به سازمان‌دهی و عاظم دینی و طبقه روحانی پرداخت: «ملایان و علمای مدارس ایران باید کاملاً جزء وزارت علوم باشند» (همان، ۱۳۸۸: ۹۴). در مرحله دوم فکری خود، ملکم نگاهی خوش‌بینانه‌تر به دین دارد. برای نمونه وی در رساله «توفیق امانت» می‌نویسد: «در دنیا کیست بالاتر از علمای اسلام که دارای حق امانت باشد؟ علمای اسلام به حکم مأموریت سبحانی، اولیای امانت و ارکان اتفاق ملت هستند» (همان: ۳۶۳). یا در رساله «اشتهارنامه اولیای آدمیت» می‌نویسد: «اداره امور دولت بعد از این تماماً بر مشورت فضلا و بر متابعت اصول شریعت خدا خواهد بود» (همان: ۱۵۴).

آمیزش مفاهیم دینی و مسائل اجتماعی، وجهه کامل‌تری از سلوک فکری ملکم‌خان را به نمایش می‌گذارد. میرزا با درک موقعیت مجتهدان و علما در جامعه ایران به گونه‌ای می‌اندیشد که میان اسلام (سنت) و پیشرفت و ترقی (تجدد)، منافاتی وجود ندارد؛ منتها اجرای اصول سنت نوگرایی را نیازمند طرحی ویژه و نو می‌دانست. وی در پی طراحی و اجرای این پروژه جدید بود: «طرحی ریختم که عقل و سیاست مغرب را با خرد و دیانت مشرق به هم آمیزم. چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا، کوشش بی‌فایده‌ای است. از این رو فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه داشتم تا هم‌وطنانم آن معانی نیک را دریابند» (آدمیت، ۱۳۵۱: ۶۴).

گفتنی است اگر بخواهیم مراتب تحول و تکامل فکری ملکم‌خان را با توجه به آنچه بیان شد خلاصه کنیم، باید بر سه مرحله مشخص تأکید کنیم:

الف) مرحله غرب‌زدگی و وابستگی تام و تمام به جمیع شئون ملل اروپایی
 ب) مرحله روی آوردن او به اسلام و حجت قرار دادن آرای طبقه روحانی به‌مثابه مطمئن‌ترین مرجع برای هم‌دردی با مردم و رسیدگی به امور جزئی و [نسبتاً] کلی‌تر مشکلات عوام

ج) مرحله آمیختگی شئون و هنجارهای عرفی و دینی با علوم تجربی و امکانات مدرنیته در ملل توسعه‌یافته غرب.

هنجارهای مرسوم عصر مشروطه در افکار ملکم‌خان به مثابه «دلالت سوم»

اصطلاح نظام فاسد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران از عصر ناصری به بعد، توجه تعدادی از اندیشه‌گران اصلاح‌طلب ایرانی را به خود مشغول کرده بود. برای نمونه، او «مهم‌ترین نیاز جامعه ایرانی را نه محصولات کارخانجات فلزی، که تأسیس کارخانه‌های انسانی می‌داند. رویکرد وی از مدنیت غربی، رویکردی مبتنی بر اخذ اسباب تمدن و فرهنگ آن دیار است» (ملکم‌خان، ۱۴۰۰: ۹۹)؛ زیرا «در نیمه دوم سده نوزدهم، نفوذ و تأثیر غرب به دو شیوه متفاوت، روابط سست و شکننده دولت قاجار با جامعه ایران را تضعیف کرد. نفوذ غرب بویژه نفوذ اقتصادی، بیشتر بازارهای شهری را تهدید کرده و به تدریج تجار و بازرگانان محلی را در قالب طبقه متوسط فرامحلی یکپارچه ساخت. این طبقه متمول، در سال‌های بعد به طبقه متوسط سنتی معروف شد. دوم، برخورد و ارتباط با غرب به‌ویژه تماس فکری و ایدئولوژیکی از طریق نهادهای نوین آموزشی، زمینه رواج مفاهیم و اندیشه‌های جدید، گرایش‌های نو و مشاغل جدید را فراهم ساخت و طبقه متوسط حرفه‌ای جدیدی به نام طبقه روشن‌فکر به وجود آورد. آنان نه به حق الهی پادشاهان، بلکه به حقوق واگذارناشدنی فرد معتقد بودند؛ نه مزایای استبداد سلطنتی و محافظه‌کاری سیاسی، بلکه اصول لیبرالیسم، ناسیونالیسم و حتی سوسیالیسم را تبلیغ می‌کردند» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۶۵-۶۶).

ولی مشکل اصلی این بود که چنین مفاهیمی در اولویت مردم قرار نداشت و این مسئله، کار را برای رهبران و نیروهای اجتماعی مؤثر در نهضت مشروطه سخت‌تر می‌کرد و به طبع ساختن یک مفهوم و تبدیل آن به هنجار مرسوم، بسی سخت‌تر از تصرف به معنای تغییر و تحول در آن است و این خود می‌تواند مدعایی بر این موضوع باشد که متفکران دوران مشروطه به ناچار می‌بایست برای اینکه گفتار و نوشتار خود را به‌مثابه یک کنش سیاسی، عملیاتی نمایند، به طرق و ترفندهای گوناگون دست بزنند. برای روشن‌تر شدن این شرایط و نحوه عملکرد نخبگان منتقد دولت در دوره قاجار به این نکته حاج سیاح پس از بازگشت از مسافرت فرنگ اشاره می‌شود که گفت: «انسان واقعاً نمی‌داند به ایران و اهل آن با کدام نظر نگاه کند؟ این زمین‌ها و کوه‌ها که هزاران نحو انتفاع و آبادی در آن ممکن است به این نحو مانده، راه‌ها چنانچه در اول خلقت

عالم بوده اصلاحی نشده... افسوس که این مملکت در دست ما جاهلان مظلوم مانده است» (شیخ محلاتی، ۱۳۵۶: ۱۴۶).

در ادامه به برخی از آرا و اقوال میرزا ملکم‌خان که نسبت مستقیم با هنجارهای رایج در عصر قاجار دارد اشاره می‌کنیم.

ملکم‌خان و دین

دامنه نظرهای ملکم‌خان درباره دین، وسعت قابل ملاحظه‌ای داشت. او در جایی می‌گوید: «من ارمنی‌زاده مسیحی هستم، ولی در میان مسلمین پرورش یافتم و وجهه نظرم، اسلامی است. جوان که بودم، به فساد مملکت پی بردم و انحطاط مادی آن را شناختم. پس شعله اصلاح‌طلبی در من فروزان گشت. در اروپا که بودم، سیستم‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم. با اصول مذاهب گوناگون... آشنا گردیدم...، طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب را با خرد دیانت مشرق به هم آمیزم...، دوستان و مردم معتبری را دعوت کردم؛ در محفل خصوصی از لزوم پیرایشگری اسلام سخن راندم و به شرافت معنوی و جوهر ذاتی آدمی توسل جستیم» (الگار، ۱۳۶۹: ۱۳-۱۴).

طرح بحث پیرایشگری دین که بیانگر اصلاح، نه شالوده‌شکنی است، خود می‌تواند از نشانه‌های بارز نوگرایی باشد. وی اصلاحات مورد نظر خود را در قالب شریعت ارائه می‌کرد و اساساً همان‌طور که پیشتر ذکر شد، حتی تمدن غرب را مأخوذ از اسلام می‌دانست. وی این رویه را در روزنامه‌اش نیز ادامه داد. در شماره یک روزنامه «قانون» می‌نویسد: «سینه علمای ما، مخزن قوانین است» (ملکم‌خان، ۱۳۶۹: ۲/۱) و در جای دیگر اسلام را منشأ ترقیات می‌داند و می‌نویسد: «انبیا آنچه فرموده‌اند، از برای تقویت و اجرای قانون بوده» (همان، ج ۲: ۲). میرزا توجه داشت که بسیاری از علما و مراجع دینی در خارج از ایران [اغلب در لبنان و جنوب عراق] به سر می‌برند و همین امر، نقش سیاسی آنها را در تحولات داخلی میسر می‌کرد.

البته تردیدی نیست که ملکم‌خان در پی تأسیس یک حکومت دینی نبود، اما می‌گفت که دیانت، نافی قانون‌گذاری بشری نیست. او در رساله «مدنیت ایرانی» می‌گوید: «تمام علم آسیا آنچه خوب و سودمند است، به اسلام نسبت داده می‌شود. خرد مشرق

در اسلام گرد آمده است. اسلام، دریای بیکرانی است که آنچه شایسته دانستن است، در آن یافت می‌شود... دین اسلام مخالف مدنیت نیست. من هیچ‌گونه تفاوتی در اصول اخلاقی یا سازمان اجتماعی و سیاسی مسیحیت با اسلام نمی‌یابم که مبین عقب‌ماندگی ما باشد» (ملکم‌خان، ۱۳۸۸: ۱۵۸-۱۵۹). و به طرق مختلف تصریح می‌کرد: «به چه کفر شنیع می‌توان گفت اسلام مخالف ترقی است؟ کدام آیین است که به قدر اسلام مروج ترقی و محرک آسایش انسان باشد؟ حرف جمیع ارباب ترقی این است که احکام دین ما، همان اصول ترقی است که کل انبیا متفقاً به دنیا اعلام فرموده‌اند و دیگران اسباب این همه قدرت خود ساخته‌اند» (همان: ۱۳۸).

اینگونه نظرها از سوی فردی مثل ملکم‌خان باعث شگفتی مورخان است. مثلاً این نوشته او در مقام یک مسیحی مسلمان‌شده و نواندیش تجدیدگرا را حتی از قول برخی دین‌باوران متعصب و غرب‌ستیز کمتر دیده و خوانده‌ایم: «خبط شما این است که وقتی می‌خواهید در ممالک ما محرک ترقی شوید، قوانین و رسوم فرنگستان را از برای ما سرمشق قرار می‌دهید. این سبک به کلی غلط است. در ممالک اسلامی، هر نظمی که از خارج بیاید، نه ریشه خواهد داشت، نه به ثمر خواهد نشست. در ممالک اسلام، نظم باید از خود اسلام ظهور کند» (ملکم‌خان، ۱۳۶۹: ۳/۳۶).

بیان چنین عقایدی برای گروهی از منتقدان ملکم‌خان به قدری عجیب بود که با نگاهی بدبینانه به ارزیابی آنها پرداخته و با ایده فراماسون بودن میرزا، رأی قطعی صادر کرده‌اند که توجیهاات او در موافقت احکام اسلامی با اصول مدرنیته صرفاً یک نقشه تاکتیکی بود که بنیان اعتقادی نداشت. به زعم اینان، تلاش وی در استفاده فراوان از آیات قرآن و مسائل اسلامی صرفاً به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف باطنی‌اش بوده است. از جمله نوشته‌اند: «بدین ترتیب توجیهاات مذکور و تلاش‌های وی در تلفیق اندیشه‌های غربی با اصول اسلامی -همچون مبانی سیاست مغرب با شریعت سازگار است و اقوال پیغمبر اسلام با عقاید دموکراتیکی اروپا موافق می‌باشد- یک تدبیر سیاسی مصلحت‌آمیز و مؤثر برای جلب علما و طلاب دین برای قبول اصلاحات بود که در غایت امر، این توجیهاات باعث سردرگمی بیشتری در مورد مسئله دشوار و پیچیده پذیرفتن فرهنگ غرب گردید» (الگار، ۱۳۶۹: ۱۶).

شاهد این مدعا می‌تواند بخشی از گفت‌وگوی او با «ویلفرد اسکالون بلانت» باشد. در این گفت‌وگو، ملکم خان تصریح می‌کند: «به اروپا رفتم و سیستم‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی غرب را مطالعه کردم... و در نهایت به ترکیبی از خرد سیاسی اروپا و تعلق مذهبی آسیا دست یافتم. ملکم در ادامه با اشاره به اهداف اصلاحی خویش شرح می‌دهد که از آنجایی که وی «تجدید بنای ایران با روش‌های اروپایی» را امکان‌پذیر نمی‌دانست، تصمیم می‌گیرد «طرح‌های اصلاحی خود» را در «شکلی» ارائه نماید که «ملتش، آن را درک نمایند» و سپس توضیح می‌دهد آن شکل، «شکل مذهبی» بوده است (جوادی یگانه و جوادی، ۱۳۹۲: ۲۰۹).

آزادی و نسبت آن با نوشته‌های ملکم خان

مفهومی که ملکم خان از آزادی در نظر داشت، بر یک شالوده هستی‌شناختی ذهنیت انسان مبتنی بود: «شرافت خلقت ما در این است که [خدا] ما را فاعل مختار [ذهن آزاد] آفریده و به اقتضای این شرافت، ما را مأمور فرموده که به عقل و اجتهاد خودمان مالک و مستحفظ حقوق آدمیت خود باشیم. گناه بزرگ و [سبب] تمام سیاه‌بختی ما این است که این شرافت و این مأموریت مقدس را به کلی از دست داده‌ایم و قرن‌هاست که نعمت خود را عوض اینکه از خود بخواهیم، از رحمت دیگران منتظر هستیم» (ملکم خان، ۱۳۶۲: ۲۱۵). میرزا، دو نوشته کوتاه درباره آزادی دارد که عبارتند از «منافع آزادی» و «رساله حریت». او درباره آزادی و منافع آن می‌نویسد: «انسان در عالم حیوانات نوعی است که باید متصل، طالب ترقی باشد. ترقی بدون آزادی خیال امکان‌پذیر نیست. نتیجه این ترقی را در این روزگار، تمدن می‌نامند» (همان: ۱۷۷). همچنین ملکم خان در قطعه‌ای که محیط طباطبایی، نام حریت بر آن نهاده، قطعه‌ای از گفتار «میرابو» از رهبران انقلاب فرانسه را ترجمه کرده است. به نقل از او، میرزا به دو نوع از آزادی اهمیت می‌دهد: «ای فرزندان فرانسه بدانید و آگاه باشید که هر فردی از افراد بنی نوع بشر که به عالم وجود قدم نهاده است، باید به حکم عقل سلیم از نعمت حریت کامله بهره‌مند باشد. حریت کامله دو قسم است؛ یکی حریت روحانیه و دیگری حریت جسمانیه» (همان: ۱۸۱).

در باب آزادی‌های سیاسی، ملکم‌خان به محوری‌ترین موضوعات آن یعنی آزادی قلم، بیان و مطبوعات اشاره دارد. او در باب قدرت و توانایی قلم در زمینه‌سازی و بسترسازی تحول و ترقی کشور می‌نویسد: «قدرت علم را هنوز اهل ایران درست ملتفت نشده‌اند؛ زیرا که درجه قدرت قلم، بسته به درجه آزادی قلم است. در هر دولتی که مردم مأذون هستند، افکار حسنه خود را به مرزهای حسنه بیان نمایند. قلم فضلا بهترین مشعل ترقی است» (ملکم‌خان، ۱۳۶۹: ۲/۵). ملکم‌خان بر این باور است که با طرح و نهادینه شدن آزادی قلم، چاپلوسان و متملقان که از آفات نظام‌های استبدادی هستند، بی‌اعتبار خواهند شد؛ زمینه‌ای به وجود خواهد آمد که دولت‌ها به نقایص کار خویش آگاه گردند و در به‌سازی و پالایش قدرت تلاش کنند: «از برای سد آن اغراض وزرا که لازمه فطرت بشری است و ما اهل آسیا تا امروز ذلیل بلایای آن بوده‌ایم، حکمای خارجه به اجتهاد چند هزار سال، یک تدبیری پیدا کرده‌اند و در ایران موجب چه نوع شماتت خواهد بود. اما چون روح تنظیمات عالم بسته به حل مسئله است، به امید تصدیق ارباب دانش عرض می‌کنم که سرچشمه جمیع ترقیات بنی‌آدم در این حق ازلی است که هر آدم مختار باشد افکار و عقاید خود را به آزادی بیان کند» (همان، ۱۳۶۲: ۲۰۶).

اصرار و اعتقاد و ایمان ملکم‌خان در بیان سازواری اصول اسلام با دستاوردهای جهان مدرن، بسیار مورد تأمل است؛ به‌ویژه اگر او را نواندیش دینی بدانیم و نه یک روحانی نوگرا. چنان‌که می‌گوید: «بدبختی ملل اسلام در این است که اصول بزرگ اسلام را گم کرده‌اند. همین آزادی کلام و قلم ملل متمدنه اساس نظام عالم می‌دانند، اولیای اسلام به دو کلمه جامع بر کل دنیا ثابت و واجب ساخته‌اند، امر به معروف و نهی از منکر» (همان: ۲۰۷). در همین راستا میرزا به طرح آزادی مطبوعات می‌پردازد. او روزنامه را عامل اساسی در تحکیم و تقویم هویت ملی یا به تعبیر خودش «اتفاق ملی» می‌داند: «و اجتماع افکار ممکن نمی‌شود مگر به روزنامه به جهت اتفاق و احیای ناموس یک ملت... و مأموریت مخصوص این روزنامه آزاده (قانون) مبنی بر چهار فقره خواهد بود، انتشار حقایق، ترتیب اتفاق، طلب قانون و امداد مظلومین» (همان، ۱۳۶۹: ۵/۲). وجود مطبوعات غیر دولتی که از وابستگی به عناصر قدرت آزاد باشند، از جالب‌ترین عقاید ملکم‌خان در بحث حاضر است: «بدیهی است که مقصود از روزنامه آن اوراقی نیست که به حکم وزرا،

محض مداحی ایشان چاپ می‌شوند و آن اوراقی که باید مجبوراً حرکات و قبايح اولیای دولت را تمجید بکنند... روزنامه که بخواهد یک ملتی را به حرکت بیاورد، باید خارج از اختیار وزرا، صاحب کلام آزاد و قادر نعره‌های بلند باشد» (ملکم‌خان، ۱۳۶۹: ۱/۴).

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که ملک‌خان، محورهای اساسی و مضامین عمده گفتمان نظری خود در باب آزادی را به خوبی می‌شناخته و از این‌رو در بیان عقاید و نظرهای خویش به این گفتمان مسلط نظری، توجهی ویژه داشته است.

قانون از منظر ملک‌خان

مفهوم قانون از یک مضمون اصلی در گفتمان اجتماعی- سیاسی اواخر قرن نوزدهم در میان هواداران برجسته اصلاحات در ایران دوران قاجار سر برآورد. «میرزا ملک‌خان یکی از نخستین و مؤثرترین نظریه‌پردازانی بود که به طور نظام‌مند به مسائل مربوط به مدنیت (یا تجدد) در ایران پرداخته‌اند» (وحدت، ۱۳۹۰: ۶۲). بنابراین ملک‌خان جزء روشن‌فکران و طرفداران تجدد بود که البته با نگاهی اصلاحی به مشکلات و کاستی‌های دوران معاصرش می‌نگریست. از این‌رو نمی‌توان او را یک فیلسوف یا متفکر حقوقی بدانیم و بدیهی است که وزن و نوع سخنان او دربارهٔ قانون را باید با ملاحظهٔ این نکته در نظر گرفت و تحلیل کرد.

مرادخانی با توجه به این مطلب می‌نویسد: «ملکم‌خان یک روشن‌فکر صاحب‌سخن بود که قلم روانی داشت. اما مسائل بنیادین قانونی در برگیرندهٔ مفاهیمی حقوقی هستند که وقتی دربارهٔ آنها گفت‌وگو می‌شود، لازم است که با این دانش، آشنایی‌ها داشت. ملک‌خان از نخستین کسانی است که ایرانیان را با این مفهوم آشنا کرد. او در کشورهای غربی زندگی می‌کرد و در عمل، کارکرد قانون را می‌دید و با منابع اصلی دربارهٔ این مفهوم دسترسی داشت. اما شاید بتوان ادعا کرد که بخشی از بحران قانون در ایران، به دلیل همین پی‌ریزی و ادبیات روزنامه‌ای باشد که امثال ملک‌خان انجام دادند» (مرادخانی، ۱۴۰۱: ۱۳۷).

این دیدگاهی درست است، چراکه گزاره‌هایی که ملک‌خان دربارهٔ قانون بیان کرده، فاقد آن محتوای اصیلی است که امثال روسو، جان لاک، هابز، پوپر و دیگران مدنظر داشتند و دربارهٔ آنها کتاب‌های تاریخ‌سازی نوشتند. قانون در قلم و در بیان ایرانیان

همواره در حد شعار باقی ماند و به جز برداشت‌های سطحی‌نگرانه، چیزی که اساس قانون‌مداری را به جامعه بیاموزد، وجود نداشت. مثلاً میرزا ملکم‌خان خود می‌گوید: «ما جمیع شقوق نظم را از شخص پادشاه توقع داریم. می‌خواهیم که پادشاه، هم منظم قانون باشد، هم قانون بگذارد و هم مجری دارد. حتی منتظر هستیم که مجلس ما را هم خود پادشاه نظم بدهد» (ملکم‌خان، ۱۳۶۹: ۲/۱). این دیدگاه نمی‌توانست مبانی دقیق قانون را در کنار مسائل مهمی مثل حقوق و تکالیف مفصل‌بندی کند. بنابراین می‌توان چنین فهمید که فقدان قانون در ایران عصر ناصری برای ملکم‌خان، نقیصه‌ای بود که بدیلی برای آن نداشت و صرفاً به‌مثابه‌ی خلأیی که می‌توانست بر آن تأکید کند و مظاهر اصلی مورد نظرش را به چشم آورد، مدنظر قرار می‌داد. چنان‌که در این‌باره نوشته‌اند: «ملکم، دیدگاهی ابزاری در مورد نقش قانون اختیار کرد و به آن به‌مثابه‌ی وسیله‌ای برای مقابله با نیروی سلطه‌جویی که دولت‌های خارجی علیه ایران به کار می‌بردند می‌نگریست» (همان: ۶۴). در نظر ملکم‌خان قانون به معنای ایجاد نظم و اجرای قوانین بود. او در مقاله‌ای، نهادینه‌سازی دیوان‌سالارانه قدرت در روسیه را به عنوان الگویی برای دولت ایران پیشنهاد کرد که روس‌ها بدون محدود کردن قدرت امپراتور از مزایای آن بهره‌مند شده بودند: «قدرتی که به خیال بشری برسد، امروز در دست امپراتور روس جمع است» (همان: ۲/۲۸).

ملکم‌خان در شماره دوم روزنامه‌اش، بین قانون و عدالت رابطه ایجاد می‌کند و گسترش عدالت را در گرو اجرای قانون قرار می‌دهد: «قانون باید مبتنی بر اصول عدالت باشد. اصول عدالت را خدا و حکما و عقلای بنی‌آدم به مرور ایام مقدّر و روشن فرموده‌اند. قانون، زبان و زور عدالت است و عدالت حاصل نمی‌شود مگر به اتفاق قانون» (همان: ۲/۱). همچنین میرزا در وصف دولت بی‌قانون و ویژگی‌هایش می‌نویسد: «دولت بی‌قانون چیست؟ آن است که رعیت را به میل خود می‌چاپد، حقوق ملت را به هر اجنبی که می‌خواهد می‌فروشد، فرامین این ملک را به هر نوع رذالت که میل دارد تلف می‌کند، مواجب نوکرها را بدون هیچ دخالت می‌خورد، تعهدات و امضای خود را مردانه‌وار منکر می‌شود و هر دقیقه که دلش بخواهد، چشم‌های تو را می‌کند، عیال تو را به کوچه می‌ریزد، اموال تو را ضبط و شکم تو را پاره می‌کند» (همان: ۲/۱۰).

عدالت در اندیشه ملکم خان

واژه‌های که ملکم خان برای ارائه مفهوم خود از ذهنیت برگزید، آدمیت بود که از واژه سامی آدم به معنای انسان ریشه می‌گرفت و در سرتاسر فرهنگ اسلامی به کار می‌رفت. «به اعتراف جمیع ادیان و تصدیق جمیع حکمای اخلاق عالم، [خدا] در ازل ما را از آدم آفریده است و از برای سفر آدمیت، آحاد ما را صاحب و وارث آن مواهب عظیمی ساخته که جمع آن را حقوق آدمیت می‌گویند» (وحدت، ۱۳۹۰: ۶۷).

همان‌طور که در نوشته‌های ملکم خان به صراحت بیان شده، آدمیت عمیقاً بر مفهوم عدالت دلالت داشت. فکر عدالت در خاورمیانه، طی قرن‌ها به این متکی بود که به فرمانروایان سیاسی نصیحت کنند که از ظلم کردن به اتباع خود دست بردارند. ملکم با تأیید بر اینکه برای دستیابی به عدالت لازم، مظلوم، ظلم ظالم را تحمل نکند، بلکه او را از میان بردارد، کوشید مفهوم عدالت را وارونه کند» (همان: ۶۷). این وارونگی در واقع تأکیدی بر «عدالت‌خواهی» مردم است که در برابر «عدالت‌بخشی» سلاطین قرار گرفته، به فرایند «عدالت‌گستری» جهتی دوسویه می‌دهد.

راهبردهای ملکم خان در رسیدن به راه‌حل‌های اجتماعی - سیاسی به‌مثابه «دلالت چهارم»

در قیاس با ممالک اروپایی و حتی در مقایسه با برخی کشورهای آسیایی مثل ژاپن، ایران عصر قاجار بسیار عقب‌مانده بود. این عقب‌ماندگی ریشه در مسائل و مشکلات بسیاری داشت که مجموعه آنها مانع تحول سیاسی - اجتماعی می‌شد. اما نکته مهم این است که در چنین شرایطی، شکل‌گیری اندیشه‌های مترقی و تعالی‌خواه در میان توده مردم، کاری مشکل، بلکه نزدیک به محال بود. از این‌رو حضور جریان‌های فکری که هم با نظام‌های اندیشگی غرب آشنا باشند و هم دین و لوازم آن را در میان مردم ایران درک کنند، امری لازم بود تا بتوانند نظریه‌های مدرن و ساخت‌های بنیادین را وارد متن و بطن جامعه نمایند. از سوی دیگر، دغدغه تحدید نظام استبداد بر محوریت قانون مبتنی بر عدالت، برخی از پیشگامان نوگرایی را به این نتیجه رساند که تبیین قوانین و قرارداد اجتماعی در ملل توسعه‌یافته بدون الفت دادن آن با مؤلفه‌های دینی و رعایت هنجارهای

اجتماعی در ایران، کاری عبث و بی‌فایده است.

پیشگامان این طرز فکر، نواندیشانی همچون میرزا ملکم‌خان و یوسف‌خان مستشارالدوله بودند که اندیشه‌های لیبرالی خود را در قالب مفاهیم مأنوس دینی تنظیم نمودند تا از رهگذر علمای نواندیش، توده‌های مردم را با خود همراه سازند. این دسته را می‌توان رئالیست‌هایی نامید که با چاشنی مصلحت درصدد اصلاح امور برآمده، تلاش می‌کردند تا اذهان توده‌ها را نسبت به آنچه عقب‌مانده و فقیر و بی‌خبرشان کرده بود، آگاه سازند. اینان مفاهیم سیاسی- اجتماعی عصر مدرن در مغرب‌زمین، از قبیل دموکراسی، مطبوعات، پارلمانتاریسم و به‌ویژه سازمان‌های تفکیک‌شده مدنی را در شاکله ساختار سیاسی پارلمانتاریسم وارد فرهنگ سیاسی جامعه ایران کردند و از این حیث بیشترین تأثیر را در آشنایی ایرانیان با مفاهیم نوین سیاسی- اجتماعی کشورهای توسعه‌یافته ایجاد کردند. ملکم‌خان را می‌توان یکی از نواندیشان پیشرو و تأثیرگذار در این‌باره دانست.

تعبیر «لفاف دین» از سوی میرزا نشان می‌دهد که وی از روی زیرکی و اضطرار و واقعیت جامعه‌شناختی جامعه ایران است که ناگزیر از توجیه دینی اقدامات و اصلاحات مدنظر خود گردیده و با نگاه دقیق خود از تحولاتی در ایران خبر می‌دهد که با دین آمیخته و از آن نشأت می‌گیرند. او از ناآرامی‌های پنهان اما گسترده‌ای در جوامع مسلمین سخن می‌گوید که اروپاییان کمترین اطلاعی از آن ندارند و این را واقعیتی انکارناپذیر می‌داند که عصر جدیدی آغاز شده است. سرعت ارتباطات، سهولت سفر و نشر آرا و عقاید به متفکران ایرانی آموخته است که نظمی مبتنی بر اصول اساسی تمدن جدید به وجود آورند. میرزا می‌داند که این نظم باید نظمی متفاوت از نظم اروپایی باشد؛ زیرا بستر و فرهنگ سنتی در اینجا متفاوت از بستر و فرهنگ اروپاست. او می‌داند که مدرنیته غربی تماماً در وداع و گسست با سنت و آموزه‌های آن حاصل نشده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که مدرنیته غربی از بطن همان سنت غربی روییده و بارور شده است؛ زیرا طبق منطق تاریخ اساساً هیچ گسست کاملی ممکن نیست.

ملکم‌خان با توجه به بستر و سنت ایرانی- اسلامی در جامعه ایران معتقد است این نظم باید با دقت تمام بر موازین اسلامی استوار باشد. وی در برخی از رسائل خود بر

ارتباط و سازگاری میان اسلام و اصول ترقی پافشاری می‌کند و معتقد است که ترقی همان چیزی است که انبیای الهی در پی آن بوده‌اند. از زمان ملک‌خان تا به امروز کمتر نوشته و یا اندرزنامه سیاسی در باب حکومت و ساخت سیاسی در ایران نوشته شده که ملهم و یا برگرفته از آرای وی نباشد. او راه‌حل دشواری‌های ایران را بیش از هر چیز در بنا نهادن رژیم می‌دانست که بر پایه قانون باشد. البته بدیهی است ملک‌آگاه بود که تئوری مشروطه غربی از جنبه‌های گوناگون با مبانی اسلام، به‌ویژه مرتبه‌ای که عامل مذهب در یک نظام مشروطه غربی دارد، متفاوت است. اما برخلاف برخی از هم‌عصرانش به نقشی که اسلام در حرکت اجتماع ایرانی در مسیر پیشرفت داشت، بسیار تأکید می‌نمود.

بر این اساس شاید بتوان متجدد خواندن میرزا ملک‌خان را به‌ویژه در حوزه کنش اجتماعی ایرانیان، نوعی اشتباه تاریخی نامید. او نوگرایی است که در مسیر مدرنیته ایرانی، دین را از عرصه اجتماع و سیاست کنار نمی‌گذارد و این چنین است که می‌توان مدعی شد میرزا به عنوان یک اندیشمند نوگرا، ریشه مشکلات و مسائل را در بی‌توجهی به ظرفیت قوانین اسلامی می‌بیند و همین مسئله منجر به شکل‌گیری یک توسعه بومی و منطبق بر فرهنگ اسلامی ایرانی در نظریه‌های سیاسی وی می‌شود. در مجموع اندیشه‌های میرزا ملک‌خان را بر پایه سه محور اساسی تر می‌توان مورد توجه قرار داد که عبارتند از:

- توصیف: یعنی اینکه از تحول علم و معرفت در دنیا و سیطره اجتهاد انسانی در غرب خبر می‌داد.
- تبیین: در این بخش او راز و رمز این تحول را در آزادی و احترام‌گذاردن به شأن و کرامت انسانی دانسته، پیشرفت علم و تکنولوژی را مرهون همین پدیده می‌دانست.
- توصیه: در این بخش ملک‌خان پیشنهاد می‌کرد که ایرانیان هم از طریق گزینش عناصری از آن فرهنگ (غرب) و تطبیق با احکام شرع، راه پیشرفت و ترقی را پیموده، خویشتن را به قله پیشرفت برسانند. مثلاً یکی از توصیه‌های وی این بود که در مجلس قانون‌گذاری طی مدت یک سال، احکام شرع و عرف را که در حیطة مملکت‌داری است جمع نمایند و «به واسطه اجرای شروط قانونیت جزء قوانین دولت منظور نمایند» (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۳۰).

در انتهای این مجال و بر اساس دلالت چهارم در چارچوب روشی مقاله حاضر

می‌توان گفت که ملکم‌خان به عنوان یک متفکر سیاسی درون سنت فکری اسلام شیعی (سنت) با مسائل و مشکلاتی مواجه بوده که با بهره از تعبیر مکایناتیر می‌توان از این مشکلات به عنوان «بحران معرفت‌شناختی» یاد کرد (ر.ک: مکایناتیر، ۱۳۹۵). به نظر میرزا چنین مسائل و مشکلات موجود را نمی‌توان صرفاً با استفاده از منابع موجود در این سنت فکری حل نمود. به همین سبب درصدد برمی‌آید تا با الهام از سنت فکری غرب (تجدد) و تلفیق آن با منابع سنت فکری اسلام شیعی (سنت)، این چالش‌ها و مشکلات را حل نماید. ماحصل این تلاش، ارائه روایتی نو از سنت فکری اسلام شیعی (سنت) است که در این پژوهش از آن با عبارت نوگرایی نام بردیم.

آزادی اقتصادی و نسبت آن با توسعه از منظر ملکم‌خان به‌مثابه «دلالت کاربردی - عملی»

از یک منظر، الگوی کلی پنجمین دلالت در اندیشه سیاسی را می‌توان تاحدی با تلفیق دلالت‌های بنیادین و هنجاری نیز ترسیم کرد؛ همان‌طور که منوچهری در کتاب «فراسوی رنج و رویا» اشاره می‌کند، چون دلالت‌های یادشده بیشتر حول محورهایی مانند مصلحت عمومی، قانون، شهروندی، رفاه و البته توسعه به صورت عام محقق می‌شوند و از سوی دیگر، موضوع توسعه در دوره پسامدرن به صورت جدی‌تر مطرح گردیده و به‌ویژه به دلیل آگاهی‌های تاریخی در چرخش اخلاقی و نیز بازگشت به اندیشه هنجاری در قلمرو اقتصاد، اهمیت بارزتری یافته است. از این‌رو توسعه بر مبنای آزادی اقتصادی را می‌توان به‌مثابه پنجمین دلالت (دلالت کاربردی - عملی) منظور کرده (منوچهری، ۱۳۹۵، ج ۱: ۴۵)، در این نوشتار، نسبت آرای ملکم‌خان را با چگونگی آزادی اقتصادی در اواخر دوره قاجار اجمالاً بیان نمود.

آزادی‌های اقتصادی در نگاه ملکم‌خان

در میان اندیشه‌گران دوران ناصری، ملکم، نمونه یگانه‌ای است که با شناخت از ماهیت مناسبات سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی، به هم‌نوایی با سازوکارهای اقتصادی آن می‌پردازد و در این راستا بر بنیاد نوعی یکسان‌انگاری نظری در باب

آزادی‌های اقتصادی باور دارد. وی به طور بنیادین وظایف اساسی و عام دولت را در سه کارکرد حفظ استقلال، حفظ حقوق جانی و حفظ حقوق مالی می‌پندارد (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۱۳۷-۱۳۸).

اندیشه‌های اقتصادی ملک‌خان بیش از هر جای دیگر در رساله اصول ترقی وی نمایان است. وی در این رساله، نکاتی درباره زمینه‌ها و دلایل رشد اقتصادی مطرح می‌کند و از بسط روابط تجاری میان دولت‌ها به طور گسترده حمایت می‌کند. البته توصیه به صدور سرمایه از نکات منفی در کارنامه اندیشگی ملک‌خان است. بدین ترتیب که او در میان اندیشه‌های اقتصادی خود، صدور سرمایه را گامی اساسی و مهم در صنعتی شدن کشور برمی‌شمارد و به دولت‌مردان توصیه می‌کند که این مقوله را به فال نیک گرفته، با تشویق شرکت‌های خارجی، زمینه‌ساز دگرگونی و تحول اقتصاد کشور شوند: «بدون کمپانی‌های معتبر، آبادی ایران هرگز میسر نخواهد بود. اولیای ایران به هر تدبیر که باشد باید رسم کمپانی‌ها را در ایران متداول و به قدر قوه تقویت و زیاد نماید» (ملک‌خان، ۱۳۸۸: ۱۹۲).

اما داشتن روابط تجاری با کمپانی‌های اقتصادی اروپا مستلزم داشتن نظام اقتصادی منسجمی بود که با کمال تأسف، شاهان قاجار اساساً درکی از نظام سیاسی صائب و متعاقباً چارچوب‌های نظری و کنش‌های رفتاری در روابط اقتصادی با بنیاد نداشتند. از نظر میرزا، چاره کار در این بود که دست از کیمیاگری و رمالی برداریم و در پی اساس تازه و کاملاً بدیعی در نوزایی علمی باشیم. از این رو می‌گوید: «بر وجوب و لزوم تنظیم، هیچ شبهه نیست. حرف فقط این است که چنان تنظیمات و چنان آبادی به چه معجزه، در کدام دستگاه و توسط چه نوع اشخاص به ظهور خواهد رسید. کارخانه این کار را دولت می‌گویند. کلمه دولت در زبان ما مبهم و غیر محدود است... ما در ایران گاهی دولت، گاهی دیوان و گاهی دربخانه می‌گوییم. خود دستگاه دولت از همه دستگاه‌های ایران بی‌نظم‌تر است. چطور می‌تواند اسباب این نظم‌ها شود؟... در مسائل حاضر تنها چیزی که می‌توان از امثال ما توقع نمود این است که ما از روی عقل و دولت‌خواهی، عجز عقل طبیعی را در جلب قدرت علوم کسبی اعتراف بکنیم و به‌خصوص به این فقره اصلی را از روی اعتقاد کامل قبول نماییم که جهت تنظیم و احیای ایران هیچ چاره

نداریم به جز اینکه رجوع نماییم به آن علوم مخصوصی که در سایر اقالیم منشأ آن همه قدرت شده‌اند» (اکبری، ۱۳۸۴: ۳۵).

مهم‌ترین دلیل نبوغ ملکم‌خان در فهم شرایط ملی این است که او نظام فرایندی و در عین حال پویای اقتصادی را در سیاست درست می‌دید و این سیاست را به‌مثابه علمی فراگیر و مرتبط با سایر علوم انسانی مورد تأکید قرار می‌داد. از سوی دیگر شاید بتوان مهم‌ترین دلیل ملکم را در تهاجم به نظام سیاسی قاجاری، فقدان مقررات مستقل از اداره حکومتگران دانست. او حکومت ایران را در زمره سلطنت‌های مطلقه غیر منظم می‌داند که اختیار تصویب و اختیار اجرای قانون در دست پادشاه است. وی می‌نویسد: «در سلطنت‌های مطلقه غیر منظم، فرق این دو اختیار را نفهمیده‌اند و هر دو را مخلوط هم استعمال می‌کنند و در هر سلطنتی که این دو اختیار مخلوط بوده، وزرا همیشه بر سلطان مسلط بوده‌اند» (ملکم‌خان، پیشین).

جالب اینکه در روزگار ناصرالدین‌شاه و به تاسی از مدنیت جدید فرنگی، چند ایده اصلاحی، البته به سبک و سیاق کشورهای اروپایی عنوان شد. از جمله ایده‌های اصلاحی، طرح‌هایی برای بهبود ساختار حکومت بود. نظریه دولت مطلقه منظمه، الگویی برای تحول سازمان قدرت سیاسی بود که در این زمان مطرح شد. طبیعی است که همین تقلید نیز امری بدون تحقیق بوده و اقتصاد پراکنده آن زمان ایران، معلول سیاست پراکنده و سیاست‌مداران خودبترجو بوده است. میرزا ملکم‌خان در همین زمینه می‌نویسد: «پادشاه ایران گفته است که از جمیع سلاطین عالم به رعایا مطلق العنان‌تر و مقتدرتر است و همچنان که مسطور شد، دلیل است بر اینکه هم از زمان قدیم بر این نهج بوده که حکم پادشاه همیشه قانون ملک بوده است...، قاعده‌ای است در مردم این ملک که پادشاه هر چه بخواهد و صاحب‌منصبان از هر قبیل، و ضبط اموال و سلب ارواح رعایا از هر صنف علی‌الاطلاق مختار است» (اکبری، ۱۳۹۴: ۱۹ و ۱۲۹). این در حالی است که اقتصاد آزاد جز با درایت سیاسی در ارتقای منافع ملی امکان‌پذیر نیست. سیاست راستین در حالی می‌تواند به پویایی عرصه عمومی کمک کند که نخست دولتی مستقل داشته باشد. دوم در تعامل با صنایع جهانی از نوعی قوانین پایدار و متمرکز اقتصادی که برای سایر ملل نیز قابل درک باشد، بهره‌گیرد.

نتیجه‌گیری

دلالت اول در اندیشه سیاسی ملک‌خان عبارت از بیان مهم‌ترین معضل جامعه معاصرش بود که در استیلای طولانی استبداد بر توده‌ها، یعنی عقب‌ماندگی فکری و فرهنگی مردم و مسئولان حکومتی و نیز عدم توسعه به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی، صنعتی، فرهنگی و سیاسی کشور خود را نشان می‌داد.

دلالت دوم که از هویت و جهان‌بینی ملک‌خان به عنوان یک نواندیش حکایت می‌کند، شامل موضوعاتی می‌شد که اهم آن عبارت بودند از تقید به مبانی اسلامی و احکام شرعی از سویی و گرفتن الگوهای قانونی و عملی از نظام‌های غربی برای ایجاد اصلاحات از سوی دیگر. همچنین زمینه‌سازی برای رسیدن به زندگی مدرن و توسعه همه‌جانبه در زندگی شهروندی بر اساس اختیار انسان در ایجاد و تغییر سرنوشتش که به واقع از مهم‌ترین وجوه در جهان‌بینی دینی-انسانی این نواندیش دینی محسوب می‌شد.

دلالت سوم که رسیدن به هنجارهای مطلوب و احیای جامعه هدف را تبیین می‌کند، از نظر ملک‌خان شامل مواردی می‌شد که قانون‌مداری، قانون‌پذیری و شایسته‌سالاری در هرم حکومتی و به‌ویژه اعطای انواع آزادی‌های اجتماعی از جمله مهم‌ترین آنها بود. همچنین پایبندی به اسلام پویا و روش‌های اجتهاد عامه که در طول زمان بر عهده علما و مجتهدان آگاه به شرایط عصری و نسلی است، نزد وی جایگاهی مؤثر داشت.

در دلالت چهارم که بحث از راه‌حل‌های عملی در وضعیت معین اجتماعی-سیاسی روشن‌فکر مطرح می‌شود، با مساعی شایان ملک‌خان در گسترش خودآگاهی مردم مواجه هستیم. از منظر این دلالت، میرزا به حفظ ارزش‌های پایدار در اصول اسلامی و تغییر صفات مذموم از قبیل تقلید کورکورانه، چاپلوسی و خرافه‌پرستی معتقد شده و به‌ویژه در بعد اصلاحی، به ترمیم قوانین، قواعد و احکامی قائل بود که به نسبت زمان و مقتضیات جدید بایستی تغییر کرده، یا اصلاح می‌شدند.

در دلالت پنجم، نظرهای ملک‌خان ناظر بر ایجاد توسعه در اقتصاد بسته عصر قاجار است که از دید وی، رکنی رکن برای رسیدن به توسعه سیاسی محسوب می‌شد. برای تحقق این مهم، ملک‌خان قائل به اقتصاد بومی با استانداردهای کشورهای اروپایی بود که ساختار یکنواخت و نهادینه‌شده دولت‌های قاجار، کمتر مجال چنین تحولی را فراهم

می‌کرد؛ ولی انتشار نظرهای نواندیشان و روشن‌فکرانی مانند ملکم‌خان، مقدمات ورود سرمایه‌گذاران خارجی را تسهیل کرد و هرچند غیر اصولی، ولی مقدمات آشنایی بیشتر اقتصاد ملی ایران با اقتصاد مدرن اروپایی را فراهم نمود. سرانجام اینکه رویکرد دلالتی- پارادایمی را می‌توان به‌مثابه الگویی نظری به کار بست تا وجوه مترتب بر زیست روشن‌فکران را به خوانش آورد و از ماهیت نحله‌ها- مکاتب گوناگون فکری در ادوار تاریخی پرده برداشت.

می‌توان این جمع‌بندی را با ابهام در شخصیت حقوقی میرزا ملکم‌خان به فرجام رساند. گروهی او را پیامبر تجددخواهی و پایه‌گذار اندیشه و دموکراسی و دولت مدرن در ایران می‌دانند و جمعی دیگر در شخصیت‌شناسی او، دیدگاهی منتقدانه دارند. با همه احوال، موافقان و مخالفان وی معترفند که سهم زیاد او را در جنبش تحول‌خواهی سیاسی نمی‌توان انکار کرد. ملکم‌خان را بنیان‌گذار تجددخواهی بلاشرط در ایران دانسته‌اند. آنچنان که معتقدند در میان تجددخواهان عصر ناصری و مظفری، هیچ کدام به اندازه ملکم‌خان در شکل‌گیری و قوام‌گفتار تجددخواهی، صاحب سهم و نقش نبوده‌اند. در عین حال او را احیاگر دین راستین که هدفی جز به سعادت رساندن جامعه ایرانی ندارد، معرفی می‌کنند و جمع این دو ویژگی نشان می‌دهد که او تا چه حد ذوفنون بوده و در فرایندهای توسعه‌ی زمانش، نقشی کم‌نظیر، بلکه بی‌نظیر داشته است.

هرچند تعطیلی فراموشخانه و جلوگیری از برخی نوشته‌های میرزاملکم‌خان باعث نشد تا این مصلح عصر ناصری به فراموشی سپرده شود و نام او از خاطر آزادگانی که برای ایران و ایرانی، خواستار آزادی و توسعه و امکانات اقتصادی فراگیر بودند، زوده شود. کسی که علاوه بر تعصب ایدئولوژیکی، استبداد سیاسی را عامل مهم دیگری در انحطاط جامعه می‌دانست و نقص دولت را مانعی اصلی برای رشد و بالندگی سایر ارکان حکومتی -به‌ویژه در سطح عرصه عمومی- می‌دانست. بدین لحاظ وقتی مبادرت به انتشار روزنامه قانون کرد، حمله‌های خود را متوجه نوع نظام سیاسی -و نه اشخاص حکمران- نمود. او می‌دانست که آشفتگی در کشور توسعه‌نیافته‌ای چون ایران عصر ناصری می‌تواند منجر به فجایعی شود که رفع آنها بدین زودی‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹) تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشرنی.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۹) مشروطه ایرانی، تهران، اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱) اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، تهران، خوارزمی.
- آدمیت، فریدون و هما ناطق (۲۵۳۶) افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشرنشده دوران قاجار، تهران، آگاه.
- اکبری، علی اکبر (۱۳۸۴) پیشگامان اندیشه جدید در ایران، عصر روشنگری ایرانی، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- (۱۳۹۴) چالش‌های عصر مدرن در ایران عهد قاجار، تهران، مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران.
- الگار، حامد (۱۳۶۹) پژوهشی در باب تجددخواهی ایرانیان، میرزا ملکم‌خان، ترجمه جهانگیر عظیمیا و مجید تفرشی، تهران، مدرس.
- امانت، عباس (۱۳۸۳) قبله عالم (ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران)، تهران، کارنامه.
- بهرامی کمیل، نظام (۱۳۹۳) گونه‌شناسی روشن‌فکران ایرانی، تهران، کویر.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۵۷) عصر بی‌خبری یا پنجاه سال استبداد در ایران؛ تاریخ امتیازات در ایران، تهران، اقبال.
- جوادی یگانه، محمدرضا و ریحانه جوادی (۱۳۹۲) اصلاحات سه‌ساله، بررسی جامعه‌شناختی شکست روندهای اصلاحی در عصر ناصری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضاقلی، علی (۱۳۹۲) جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، قائم‌مقام، امیرکبیر، مصدق، تهران، نشرنی.
- رئین، اسماعیل (۱۳۵۷) فراموشخانه و فراماسونری در ایران، تهران، امیرکبیر.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۲) سنت و مدرنیته، تهران، روزنه.
- شیخ محلاتی، محمدعلی (۱۳۵۶) خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح و تصحیح حامد الگار، تهران، امیرکبیر.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۳) زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر.
- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۹۵) پایان تئولوژی (تئولوژی و تاریخ)، جلد دوم، تهران، نقد فرهنگ.
- فلور، ویلم (۱۳۶۶) جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ققنوس.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۸) تضاد دولت و ملت، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشرنی.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۷) دین و روشن‌فکران مشروطه، تهران، اختران.
- مرادخانی، فردین (۱۴۰۱) «مفهوم قانون در اندیشه میرزاملکم خان»، تهران، نشریه علمی- تخصصی سیاست‌پژوهشی اسلامی- ایرانی، سال اول، شماره ۱، بهار، صص ۱۳۷-۱۶۶.

_____ بررسی اندیشه سیاسی میرزا ملکم‌خان با رویکرد ...؛ الناز پروانه‌زاد / ۱۹۷

ملکم‌خان، ناظم‌الدوله (۱۳۶۲) مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان، به کوشش محمدمحیط طباطبایی، تهران، علمی.

----- (۱۳۶۹) روزنامه قانون، به کوشش هما ناطق، شماره‌های ۱ تا ۳۶، تهران، کویر.

----- (۱۳۸۸) رساله‌های میرزا ملکم‌خان، گردآوری و مقدمه حجت‌الله اصیل، تهران، نشرنی.

----- (۱۴۰۰) کتاب دفتر تنظیمات (کتابچه غیبی) و چند رساله دیگر، تهران، امید فردا.

مک‌اینتایر، السدیر (۱۳۹۵) بحران معرفت‌شناختی، روایت دراماتیک و فلسفه علم، ترجمه سید علیرضا بهشتی، تهران، ناهید.

مدنی، جلال‌الدین (۱۳۸۶) تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، قم، دفتر نشر اسلامی.

منوچهری، عباس (۱۳۹۵) فراسوی رنج و رویا، جلد اول و دوم، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.

وحدت، فرزین (۱۳۹۰) رویارویی فکری ایران با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.

Ramazani, Rouhullah (1966) *The Foreign Policy of Iran; A developing nation in world affairs. 1500-1941*, Charlottesville. University Press of Virginia, pp. 32, 50.